

کفت لبس جود و کرم اذکرت	که ظم کبرند هم بنود ش کفت	عائیان چه علامت میکنی	نخله بر خون خداوند غنی
هر ضریب کبر بر آوردند دست	جدید تمیز هم بر خاستست	کفت لریک بیار آن رسن	تا بگویم من جوب لبو الحسن
چونکه بی تمیز بر ما سرورند	حاجب خرا بجای ظر برند	بسی بپوشش آندم اورا بر خشت	میزد او بر پشنت و ششش چوب سخت
میرا آخر دیگر و خردیکرست	نی هر آنکه اذر آخر شد خردت	کفت افر از خدا شمر مبردار	میگشی این کی کنه را زار زار
چه در آفتابیم در دنبال خرد	ارکلتان کوی و ارکلهای تر	کفت از جوب خدا این بوه اش	میزند بر پشت دیگر بند خورش
از انار و از نرنج و شایخ سبب	ور شربش بدان بی حجب	چوب حقی و لطیف و پهلوان او	من غلام و آلت فرمان هو
باز آن در با که موشش کو بر است	کو برش کو نبوه و بینا در است	کفت نوبه کردم از جبه بر عیار	اختیار است اختیار است اختیار
		اختیارش اختیار هست کرد	اختیارش چون شوایر بر کرد
		اختیارش اختیار ما کند	امر شد بر اختیار مسبتند
		حاکم بر صورت بی اختیار	هست بر خلق را در اقتدار
		کاه اگر بوغیر نکسیرد مریزند	بچه کاه و کوه کوه نبردند نشزند
		کاه چون معذوب بر شود در فضول	صاحب کاه و بچه معذوبت و دل
		چون نه رنجور بر سر بر میند	اختیار است هست بر سبت محند
		چهدکن که ز جح حق با بی نوی	بی عذو بی اختیار آنکه شومر

ان یکی میرفت بالای دخت
 صاحب باغ آمد و کفت لرینی
 رخشان آن میوه را دزدان سخت
 از خدا شرمیت که چه میکنی
 کفت از باغ خدا بنده خدا
 که خورد خور ما که حق کردش عطا

عائیان